



# رهبری در میان دوگرایش ساده نگری و قدرت طلبی

## رهبر انقلاب تاکید بر وحدت و اتفاق نیروها دارد، ولی گروهها در متن حوادث در جهت افزایش فاصله و تشدید اختلافات

پیش می روند

نویسنده: علی اصغر حاج سید جوادی

یکشنبه هفدهم تیرماه ۱۳۵۸

اشکار و مخفی برای رسیدن به مصادر قدرت و اشغال مقامات عالیه در شکل آینده سیاسی مملکت است که در زیر فشار روز افزون آن رقابت ها و تلاش های فردی و گروهی اوج می گیرد و همه مسائل اساسی مملکتی را که در راس آن اتحاد نیروها و همکاری عمومی بر محور خطوط مشترک اجتماعی و اقتصادی مشخص است تحت الشعاع قرار میدهد. حقیقتی که هیچکس و هیچ تاریخ نویسی نمیتواند منکر آن شود اینست که انقلاب ایران انقلابی بر اساس انگیزه های مذهبی و کشش های شدید اسلامی توده های مردم بود این کشش ها و انگیزه ها بر اثر تشدید روز افزون فشار و فساد در رژیم استبدادی مردم را بسوی وحدتی سراسری در مبارزه با رژیم سوق داد؛ اما هرچه مبارزه دشوار و امیخته با ایشار و از خودگذشتگی بود ولی درک جهت مبارزه و مضمون و محتوی مبارزه مشکل نبود. مضمون و

به این ترتیب مرجع رسیدگی به نتایج اقدامات ناگواری از این قبیل و اعمالی که از سوی کمیته ها در جهت اجحاف به حقوق مردم سر می زند کیست؟  
به نظر ما در تلقی از مسائل اجتماعی پس از انقلاب در محافل رهبری دو جریان به چشم می خورد:  
جریان نخست نوعی ساده نگری و سهل اندیشی ناشی از ضعف جهان بینی سیاسی و فرهنگ اجتماعی است که گاه در طرح مسائل نه اینکه در قلمرو امور جدی نگرشی جدی دیده نمی شود بلکه در برانگیختن عوامل تفرقه و نفاق و کشمکش های اجتماعی کار به شوخی و کمندی تبدیل می گردد نظیر استفاده از آب دریا برای زن و مرد که با وجود همه مسائل حاد اجتماعی و اقتصادی اکنون بصورت یک مسئله درجه اول مملکتی درآمده است.  
جریان دوم نوعی تکاپو و دسته بندیهای

سرانجام با چنان حمایت و اغماضی از سوی مقامات سیاسی و رسمی و غیر رسمی رو به رو می شوند که میتوانند در جلوی چشمان بهت زده حاضرین به آزادی و با وجود نداشتن شرایط قانونی و با بی اعتنائی به نتیجه عمل خود که چیزی جز بی اعتبار شدن قدرت دولت و انعکاس ناامید کننده بین المللی آن نیست از کشور خارج شوند.  
پس از هفته ها که از توقیف و شکنجه و اعتصاب غذای مجاهد اسیر سعادت می گذرد تازه دولت طی اعلامیه ای با اطلاع مردم می رساند که در این قضیه دخالتی نداشته است.  
و این عمل دولت نیز خود دلیل دیگری بر این حقیقت است که دولت بروجود قدرتی مافوق اختیارات و مسئولیت های خود رسماً اقرار می کند. و مفهوم مخالف این نوع اطلاعاتی اینست که چون دولت در این گونه اقدامات دخالتی ندارد بنابراین مرجع شکایت و اعتراض از نتایج این اقدامات نیز نمی باشد:

حادثه فرودگاه مهرآباد یعنی خروج آقازاده یکی از روحانیون معروف از کشور همراه با اشغال مسلحانه باندهای فرودگان و گروگان گرفتن مسافران و تهدید و فحاشی و قدری از جمله حوادثی است که بار دیگر وضع عمومی کشور ما را در زمینه امنیت اجتماعی و قدرت سیاسی دولت و وجود قدرتهای مختلفی که حاکمیت دولت را در اثر مداخلات دائمی به ضعف می کشاند مطرح می کند.  
وقوع همین حوادث بررسی جدی و بیطرفانه مسائل انقلاب را در جهت مصلحت مردم ایران ایجاب می کند. حادثه فرودگاه مهرآبادشان داد که گروهها و افرادی در نزدیکی بارهبری انقلاب و یا به خاطر شرکت در فعالیت های انقلابی برای خود امتیازات و قدرتهای استثنائی و فوق اختیارات و مسئولیت های دولت قائلند و در این راه تا آن اندازه ای احساس گستاخی و آزادی می کنند که دست به اشغال مسلحانه فرودگاه تهران می زنند و

## یادی از خلیل ملکی

### مردی از سرزمینهای دور شجاعت

تراژدی مردی که بازی ابر قدرتها را بهتر از دیگران می شناخت و می دانست که چگونه ایدئولوژی و اخلاق را به آسانی در پای مصالح سیاسی و اقتصادی خود قربانی می کنند

دیگران می شناخت و میدانست که چگونه ایدئولوژی و اخلاق را به آسانی در پای مصالح سیاسی و اقتصادی خود قربانی می کنند.  
ملکی و پارتاش می دانستند که در نهایت جهانخواهران چگونه روزی استالین تبتی را مارشال خاتین می نامد و روز دیگر خروشوف در بلگراد ضمن تجلیل از تبتی می گوید:  
ما میتوانیم خیلی چیزها را از یوگوسلاوی بیاموزیم.  
ملکی چرا از حزب توده انتصاب کرد (او این انتصاب مدتها قبل از جدائی تبتی و مائو از مدار نفوذ شوروی بود) برای این که عقیده داشت که حزب توده در صحنه سیاست ایران باید به توده ها اتکا کند و این اتکا ضرورتی ندارد که زیر نظر و نظارت سفارت شوروی در تهران باشد.  
ملکی برخلاف حزب توده در کنار نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق قرار گرفت و در این ماجرا عقیده داشت که همه گرایشها و جناحهای مترقی و چپ باید از مترقی ترین نهضت موجود کشور یعنی نهضت مبارزه ضد استعمار که استمرارش خواه ناخواه به مبارزه رشد رژیم استبدادی و

داستان زندگی خلیل ملکی سکه ای است با دو رو، یک روی سکه تصویر مردی است با تمام خلوص و ایمان و پیش و بالاتر از همه شجاعتش و روی دیگر سکه داستان فلاکت روشنفکرانه نسلی است که ملکی با آنها و فرعیان آنها زندگی می کرد.  
بژن جزنی که خود از مبارزان بنامی بود که زندگیش را بر سر ایمانش گذاشت در کتابی بنام تاریخ سی ساله ایران مرحوم ملکی و پارتاشی نظیر آل احمد و حاج سیدجوادی را مارکسیست های آمریکائی معرفی می کند!!! (صفحه ۲۶ جلد دوم) و این آنجائی است که جزنی در شرح اسباب و گروهای سیاسی دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ به داستان حزب زحمتکشان و حزب نیروی سوم در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت می رسد. منطبق سیاسی ملکی مصداقی نباشد اما چرا جزنی او را و پارتاش را مارکسیست آمریکائی می خوانند؟  
مسئله خیلی ساده است زیرا ملکی و پارتاش نمی خواستند مارکسیست روسی باشند.  
این همه داستان است! داستان ملکی داستان یک تراژدی است تراژدی مردی که بازی ابر قدرتها را بهتر از

بقیه در صفحه ۶

## دانشگاهها و مسأله تصفیه

### در هیج انقلابی تمام نیروهای کار آمد و متخصص را به بهانه شاغل بودن در رژیم گذشته از کار اخراج نمی کنند.

کیفیت تصفیه دانشگاهها اکنون با مخالفت بسیاری از دانشگاهیان و گروههای دانشگاهی روبرو شده است. طبیعی است که این مخالفت با اصل مسئله تصفیه نیست زیرا در دانشگاهها نیز مثل همه سازمانهای مملکتی عناصری تن بهنگاری مستقیم با ساواک داده بودند و در کار اختناق و تسلط ساواک بر دانشگاهها و سرکوبی ناراضیهای دانشجویان همکاری میکردند. در اینصورت تصفیه عناصر نا صالح به خاطر وجود مدارک در این حد و بطرد این گونه عناصر از ساعت دانشگاهها کار دشواری نیست.  
بنابر این مسئله تصفیه دانشگاهها نباید با اغراض خصوصی و تسویه حسابهای شخصی مخلوط شود. مسئله مهم دیگر حفظ بنیه و ظرفیت علمی دانشگاههاست. در اینجاست که تصفیه دانشگاهها باید با ضوابطی خاص و با ملاحظه همه جوانب امر و از جمله وجود یک سیستم قضائی قابل قبول همراه باشد.  
در دستگاه قضائی انقلاب عناصر ساواکی و وابستگان مستقیم رژیم استبدادی بهر صورت در دادگاه محاکمه میشوند و اگر وکیل مدافعی وجود ندارد لااقل خود متهم مورد سؤال و جواب قرار میگیرد و موارد اتهام او طرح میشود و به او مجال دفاع داده میشود، اما در تصفیه دانشگاهها احکام اخراج و محرومیت از کار استادان بدون اینکه استادان مجال دفاع از خود داشته باشند و یا در اطراف موارد اتهام فرصت توضیح داشته باشند در غیبت آنها در باره سرنوشت آنها بطور یک جانبه تصمیم می گیرند، و در این افرجهای مواردی در باره آنها تصمیم داده میشود که اگر بکار تحقیق و دافن فرصت دفاع و توضیح داده شود درباره همه آنها صدق پیدا نمی کند. آسانی به صرف اینکه رئیس دانشکده و یا معاون دانشکده بوده است و یا اینکه در فلان بیمارستان به زور اسم او را در شمار اعضای حزب رستاخیز نوشته اند و یا به جرم اینکه در حوزه سزیمی شرکت کرده است از مقام علمی خود اخراج میشود در حالی که همه این موارد از نظر اینکه کیفیت کار و رفتار و اعتقادات این استاد چگونه بوده است قابل مطالعه و بررسی است و نمی تواند بصورت یک ضابطه قطعی ملاک قضاوت قرار گیرد.  
در همه نهضت های انقلابی عناصر اصلی وابسته به رژیم تصفیه میشوند اما به خاطر مقتضیات گوناگون که مهمترین آن نیاز مملکت به نیروهای کار آمد و متخصص است همه افراد را

بقیه در صفحه ۶

# رهبری در میان دو گرایش

بقیه از صفحه اول

محتوی مبارزه نابودی رژیم استبدادی بود. این مضمون و محتوی با انگیزه های مذهبی و رهبری آن قدم به قدم غنی تر و عمیقتر میشد اما بعد از انقلاب و سرنگونی رژیم استبدادی آن سادگی مضمون مبارزه نیز از بین رفت انقلاب شرایط و عواملی بس بفرنج و پیچیده ایجاد کرد این طبیعت هر انقلابی است که به پیروزی می رسد. علل و دلایل اتحاد و وحدت نیروها پس از سرنگونی رژیم خود به خود تغییر کرد. طبیعت مبارزه نیز عوض شد. دیگر مسئله تلاش برای سرنگونی رژیم استبدادی نبود بلکه مسئله ساختن جامعه ای نو بود. در اینجا افراد و گروهها به نسبت عقاید و افکار اجتماعی خود راه حل های متفاوتی را برای ساختن مبانی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عرضه می کنند. و مسئله مهمتر آنکه دولتی که برخاسته از انقلاب است بطور مستقیم با مسائل حاد اجتماعی و اقتصادی درگیر می شود. جامعه خواهان نظم سیاسی تازه ایست که در برگیرنده تمامی حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آنها باشد. نظم کاذب و آمیخته با خشونت و فشار استبدادی برهم خورده است و نیروهای اجتماعی از بند و قید استبداد رسته اند. از سونی گرایش به بی نظمی و کم کاری و فرصت طلبی در برخی از قشرهای وابسته به سازمانهای اداری و اقتصادی و خدمات افزایش می یابد و از سوی دیگر سطح انتظارها و توقعات مردم برای رسیدن به شرایط بهتر رفاه و آزادی بالا می رود و اینهمه مدیریت جامعه را مخصوصا با نداشتن تجربه در گروه رهبری سیاسی و فقدان طولانی روابط اجتماعی دشوارتر می کند.

تداوم وحدت و اتحاد پس از انقلاب نیاز به غنی تر کردن هرچه بیشتر مضمون و محتوای اجتماعی و اقتصادی انقلاب دارد. آنچه که برای مردم ایران پس از سالهای دراز اسارت سیاسی و اقتصادی ضرورتی حیاتی دارد نابودی بنیادهای استعماری و استبدادی و استثماری است. و این هدف با ایجاد تفرقه و جدائی بین گروههای مذهبی و غیر مذهبی و یا گرایش به تعمیم نگرشهای مذهبی خاص در سیاست خارجی و روابط با کشورهای مسلمان و همچنین با ایجاد قدرتهای رسمی و غیر رسمی گوناگون در کنترل دولت و مافوق دولت تناسبی ندارد. مسئله تلاش برای رسیدن به قدرت و درگیریهای رقابت آمیز با اختلاف و تضاد اساسی اعتقادی برسر مسائل اجتماعی و اقتصادی تفاوتی اساسی دارد پس از انقلاب گروههای زیادی با اعتقاد اسلامی تشکیل شده است در حالی که اگر شناخت واقعی از اسلام وجود داشته باشد دیگر چرا این شناخت باید در گروههای مختلف و جدای از هم متبلور شود. اگر اسلام برای مسائل اجتماعی و اقتصادی احکام و اصولی دارد چگونه براساس یک سلسله از اصول و احکام احزاب و گروههای مختلفی بوجود می آیند که ظاهرا باید در یک سازمان متمرکز شده باشند و در فعالیت سیاسی برای تحقق بخشیدن به هدفهای خود در خط یک اتحاد منطقی اجتماع نمایند. این نوع تفرقه و جدائی گروههای مسلمانان در زیر نامها و شعارهای مختلف دلیلی جز وجود رقابت بین آنها برسر دستیابی به قدرت سیاسی و احراز مقامات بالای مملکتی ندارد و هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور نکنیم که اسلام میتواند در عرصه چنین رقابتها و کشمکش های سیاسی در جهت مصالح خصوصی فردی و گروهی پوششی عوامفریبانه باشد.

و بهمین ترتیب در گروههای غیر مذهبی نیز وجود گرایشهای مختلف اجتماعی و سیاسی آن اندازه نیست که حتما پنجاه، شصت گروه باید معرف پنجاه شصت طرز تفکر و جهان بینی اجتماعی باشند.

دلیل این شکل از تفرقه و تشتت در این گروهها اینست که گروههای روشنفکری و سیاسی جامعه ما در مقابل مذهب جهت گیریهای مخالف می کنند و این جهت گیریها نشان می دهند هیچگونه رابط عینی و منطقی با مسائل گوناگون جامعه خود و بافت تاریخی و اجتماعی آن ندارند.

این بیگانگی مخصوصا انجائی که در تاثیر فرهنگ و برداشتهای غربی قرار می گیرد روشنفکران را نه تنها به بی تفاوتی در برابر مسائل مذهبی و اعتقادات توده مردم می کشاند بلکه در آنها احساس کاذب از گریز و فرار از رسوم و سنن قومی و مذهبی بوجود می آورد.

فرار و گریز از ایجاد رابطه با مسائل اعتقادی توده ها و انگیزه ها و تمایلات آنها در حرکات اجتماعی و جهت گیریهای سیاسی نشانی بارز از فقر فرهنگی و ضعف شدید بینش اجتماعی گروههای روشنفکری است. این گروهها بدون ایجاد رابطه با مسائل اساسی جامعه و تماس نزدیک با واحدهای مردمی آن در ده و شهر و شرایط گوناگون زندگی آنها و شیوه های تاریخی و اصیل حل مسائل بدون در آمیختن آنها با روشهای بیگانه غربی، خود به خود وسیله انزوای خود را از متن جامعه فراهم می کنند. در این انزوا باب رابطه با مسائل و گروهها را بر خود می بندند توده های مردم با مقولات اجتماعی و اقتصادی آنها بیگانه اند: آنها مشکلات خود را در می یابند. با محیط زندگی و مسائل آن از راه تجربه و رابطه نزدیک آشنا شده اند و نسل بعد نسل در اثر این ممارست و نزدیکی حتی با کمک علامت جوی و طبیعی تغییر آب و هوا را نیز از روی مشاهده تجربی و استفاده از اندوخته های تجربی پدران خود در می یابند: آنها نسل بعد نسل در اثر تجربه سهلترین و طبیعی ترین شیوه های کار و درگیری با طبیعت را با ساده ترین روشها و با حداقل ابزار فنی دست یافته اند همه این توشه های گرانبها میتواند برای روشنفکران ما زمینه جست و جوی علمی و فنی حل مسائل گوناگون کشاورزی و اجتماعی و اقتصادی باشد.

بافت و کیفیت کار گروهی آنها میتواند به مسئله مشورت و تعاون و همکاری شکل و شیوه ای منطقی تر بدهد و با کمک این شیوه ها: وحدت عمل و توافق در همکاری و توزیع عادلانه مجموع تلاشهای مشترک را به حداکثر مطلوب برساند.

این حقیقت در سوی گروههای مذهبی نیز وجود دارد آنها نیز در طی سالهای طولانی و به خاطر نظم آموزشی و مدرسی خود کوچکترین رابطه ای یا فضای خارج زندگی توده ها و مسائل گوناگون آنها نداشته اند: بحث و درس در مدرسه بر سر مباحثی محدود بدون امکان انتقال معلومات مکسبه بدنیای خارج و بدون رابطه بین عوامل موجود در دنیای واقعیات و عوامل موجود در اذهان اهل مدرسه امکان توسعه ذهنی و گسترش درک و تلقی طالبان علوم را نسبت به جهان واقعیات و داده های ملموس طبیعت و اجتماع بسیار محدود نموده است.

توشه علمی و تجربی و فنی ما در سراسر گروههای سیاسی و افراد دست اندر کار انقلاب در برخورد با مسائل گوناگون انقلاب و دسترسی به واقعیات اجتناب ناپذیر و کمک از روشهایی که در درون جامعه ما به محک تجربه و آزمایش زده شده باشد بسی ناچیز است. گروهی در پیش های صرف مذهبی خود را از هر گونه مقولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی غرب در حل مسائل انقلاب بی نیاز می دانند و عقیده دارند که در ذخیره اعتقادی و مذهبی آنها هیچ نکته

ای مبهم و ناگفته باقی نمانده است و گروه دیگری در این سو عقیده دارند که در فرهنگ غربی همه نسخه های راه حل های مورد نیاز جامعه ما موجود است و جز این هیچ راه حل دیگری در هیچ مکتب سیاسی و مذهبی دیگر وجود ندارد.

یک برخورد آگاهانه ایجاب می کند که این گرایش ها در محیطی از تفاهم با درک ضرورت خودداری از هر گونه کشمکش خصمانه در برابر هم قرار گیرند و بطور مسالمت آمیز و بدون از هر گونه خشونت در برابر هم و بصورت آکادمیک عرضه شوند و ارزشهای واقعی و عملی آنها در مسیر یک سلسله بحث های منطقی سنجیده شود و ظرفیت عملی و تجربی آنها با شرایط موجود جامعه و امکانات عملی آن مورد ارزیابی و تجربه قرار گیرد.

شرط اساسی موفقیت در این ارزیابی و همکاری ارتقای دید در جهت ترجیح دادن مصلحت توده های محروم جامعه بر مصالح خصوصی فردی و گروهی جامعه است.

اگر همه فعالیت های جمعی و حزبی و منطقی ها و کفرانس ها و مناظره ها برای خودمآبانه و مطرح بودن و به نیت آماده کردن خود برای احراز مقامات ریاست جمهوری و ریاست وزراتی و نمایندگی مجلس و مقامات وزراتی باشد پیشزی ارزش اخلاقی و اجتماعی ندارد زیرا در این شیوه از فعالیت خواه ناخواه تبلیقات با مفهوم بازاری خودش جلوه می کند. فعالیت برای تعمیم اصول عدالت اجتماعی برای همه مردم بهانه ای برای فعالیت بحساب های فردی و گروهی افراد جهت رسیدن بقدرت می شود.

سعی در جلب افکار مردم و ارائه نظریاتی که باعث خوشنودی افغان ساده آنها شود و تحریک و اغوای افکار مردم برضد اعتقادات گروههای مخالف محتوای انقلاب را بسرعت از ارزشهای اصیل انقلابی خالی می کند.

گروههای وابسته به روشنفکران غیر مذهبی که جز ترجمه ادبیات سیاسی خارج به مراجعی از بررسی های عمیقی مسائل داخل جامعه خود دسترسی ندارد و بخاطر آنکه ذهن و تفکر آنها در مسیر آموزش مدرسی با کشاکش و تحقیق پرورشهای علمی و تجربی خونگرفته است گرایش تعصب آمیز و یک بعدی نسبت بمسائل عمومی جامعه خود پیدا می کنند تفاهم بین این دو نیروی بیگانه از خود و بیگانه از هم امکان ندارد.

کیفیت نیرو های رهبری و تاثیر آنها آنچنان است که مسائل طرح شده از سوی آقای خمینی همیشه دارای جهت معینی در مسیر وحدت و اتفاق نیرو ها بدون طرح کردن مسائل فرعی اختلاف نمی باشد. تکیه حرفهای ایشان پیوسته بر وحدت است اما مسائلی که در متن حوادث طرح می شود درست در جهت افزایش فاصله جدائیها و تشدید اختلافات و اصرار و لجاج بر مواضع فردی و گروهی میباشد. از سونی یکی از والاگهر های تازه خانواده های حاکم با انجنان گستاخی و قلدری از فرودگاه خارج می شود بدون اینکه دولت و دستگاههای رهبری کوچکترین عکس العملی نشان دهند از سوی دیگر یک مجاهد بیگانه را تک و تنها در یک سلول انفرادی که مستراحش هم در همان فضای کوچک است می اندازند و حتی با وجود هفته های اعتصاب غذا و

دهها بار تظاهرات عمومی حتی زندان کوچک او را نیز عوض نمی کنند، چرا؟ این دلیل اینست که در پشت پرده سیاست ظاهری کشور نیرو هائی در جهات مختلف افراطی و فاشیستی و با پوشش اسلامی در کار رهبری و جهت گیری آن دخالت مستقیم در امور دادگاهها و کمیته ها و توقیف ها و بازجویی ها حتی تا سر حد شکنجه و آزار دستگیر شده ها دخالت می کنند.

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که در توقیف ها و بازجویی ها خشونت و کتک و شکنجه و بی اعتنائی به حقوق طبیعی دستگیر شده وجود دارد و بشدت اعمال می شود. این نیز حقیقت دارد که عده ای از نورسیده ها و صاحبان ادعای فعالیت های انقلابی ذکر و فکری جز افزایش هرچه بیشتر نفوذ خود در دستگاههای رهبری و نزدیک شدن مراجع قدرت و فراهم کردن زمینه برای شرکت در مقامات بالای نظام سیاسی آینده کشور ندارند و همین طمع کاریها و مصلحت جویی های فردی خود مقدمه سازش ها و فریبکاریها و بندوبست های سیاسی و در نتیجه عدول قطعی از اخلاقی انقلابی است. لازمه انحصارگرایی در قدرت شرکت در دسته بندیها و زدوبندها و تحریکها و توطئه ها و معامله گیریهای سیاسی است و این گونه شیوه های سیاسی بدون تردید ارزش انقلاب ما را از محتوای والای خود تهی می کند و بتدریج آنهمه عظمت و حماسه و شکوه را به مشت های بازیهای معمولی و مبتذل سیاسی برای رسیدن به قدرت و رقابت های معمولی سیاستمداران حرفه ای تبدیل می نماید. انقلاب ما نیاز به سیاستمداران حرفه ای با نمایش ها و صحنه سازیهای خاص آن ندارد. انقلاب ما به مردمی نیاز دارد که در برخورد با مسائل اجتماعی از نظر وسعت نظر و ایثار و شجاعت و بی نیازی رفتاری انقلابی داشته باشند یعنی همه رفتار و حرکات و گفته ها و نوشته هایشان در جهت احراز مقامات سیاسی و افزایش قدرت و نزدیکی بیشتر به مقامات رهبری نباشد و رفتار و کردار خود را برای خوش آمد و رضایت محافل رهبری هماهنگ نکند. بیش از آنچه که دردل دارد بر ظاهر به اسلام و انجام قرائن دینی دلپسنگی نشان ندهد و در اصرار به ظواهر دینی بیش از آنچه واقعیت ایجاب می کند برای خوشخدمتی و تملق گوئی و باز کردن جای بیشتری در کنار رهبری حرارت به خرج ندهد. هدف اصلی رفتار و گفتارش در روز و فعالیت هایش در صحنه سیاسی فقط نزدیک شدن به مقامات عالی ریاست جمهوری و نخست وزیری و دیگر مقامات بالا نباشد. با این روحیه انقلاب اسلامی ما در بازو از اوج تعالی خود به زمین ابدال یعنی از پهنه الگوهای مبارزه مجاهدین راه آزادی به رقابت ها و چشم و هم چسبی های دربارهای سابق سقوط می کند.

سرکوبی نیروهای رقیب با توطئه و دسته بندی و وابستگی و حمایت از گروههای افراطی و راستین آنها به سوی خشونت و قلدری و بی مسئولیتی و افزودن بر جرات و جسارت آنها تا جایی که فرودگاه مهرآباد را به تصرف درآورند و یا یک انسان مجاهد را فقط بخاطر حسادت و رقابت برای گروکشی اسیر کنند. این مسائل به اضافه دهها صدها نظایر بزرگ و کوچک آنها در نقاط مملکت دلیلی جز کوشش افراد و گروههایی که از اساس می خواهند از بساط انقلاب سهم بیشتری در قدرت سیاسی کشور ببرند ندارد. ایجاد خط سیاسی بین مذهبی و غیرمذهبی و فروختن آتش نفاق بین مردم و گروهها نیز برای همین است که پیوسته در معرکه های داغ میتون نانی به تور زد و درجائاتی که منطبق وجود ندارد میتون زور را بعنوان یک داور مطلق به آسانی بکار برد وقتی اساس برکت و گو و بحث و مبادله افکار باشد و نخواهیم از رهبری انقلاب و از لژیون انقلابی مواضعی ترجیحی و انحصاری بوجود آوریم در اینصورت آنچه حکومت می کند عقل و منطق است.

**حکایت همچنان باقی است...**  
نوشته: علی اصغر حاج سیدجوادی

**جنبش منتشر کرده است دفترهای انقلاب مجموعه دفترهای سیاسی جنبش**  
نوشته: علی اصغر حاج سیدجوادی

**دیوارها سخن می گویند تصاویری از یادبودهای انقلاب**

# خلیل ملکی

از دیدگاه

## جلال آل احمد

جلال آل احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» تصویری از چهره اجتماعی و سیاسی خلیل ملکی در برخورد با تاریخ و مسائل اجتماعی ایران به دست داده است. شرحی که در زیر می خوانید قسمتی از آن نوشته جلال است.

خلیل ملکی در محکمه نظامی حکم محکومیت خود را رویت و امضاء می کند. کاری که یک عمر با آن خو گرفته بود.



نمی دانم چرا، اما می دانم که در من نسبت به ملکی کشتی هست. آیا چون مدام چوب خورده؟ یا به علت فنی و یکدنگی اش؟ او البته در این حد هست که پدر من باشد. هم از نظر سن و هم از نظر شخصیت. و شاید من از او جانشینی برای پدر تنی ام ساخته ام که در جوانی ازش گریختم. اما خود ملکی این قضیه را جور دیگری دیده. گمان می کند که من در او قهرمانی می جویم. و مدام کوشیده که مرا از این اشتباه دور آورد. در این باره چه بتفصیل مکتوبه هم کرده ایم. ولی بحث در این است که صرف نظر از کشتش های روانی که عمل می کنند، بی آنکه تو بهزاهی یا بتوانی تقلیدشان کنی، من ملکی را نه که به عنوان پدری یا قهرمانی بلکه - در این بروت پردگی نسل ها از یکدیگر - او را نمونه روشنفکری می بینم بازمانده از نسل پیش که نه تن به وفات شرکت در این حکومت ها داده و نه به تسلیم از مقابل صف غارتگران به سکوت گریخته. با اینهمه رفت و آمد با او متناوب بوده است نه دائم. زیاد که به هم نزدیک می شوم مثل این است که همدیگر را دفع می کنیم. و زیاد که از هم دور ماندم آن کشتش از نو می آید. به علت ارتدکسی او؟ یا تکروی من؟ نمی دانم. اما بیست سال است که اینطور است. و این آخرها بیشتر هم شده. اوایل امر که جوان بودم و همه پذیرش و تصدیق - دفع کمتر بود - اما حالا که از جوانی دارم می گفتم و مثلا گمان می کنم که این علی آباد هم شهری شده است، گاهی اختلاف نظرهای تند داریم. بکیش قضیه اسرائیل - و جنگ و ناخشی که از زیر پنچول گریه های آن ولایت در آمد که ما به هدایت ملکی روزگاری در کبوترس هایش جانشینی برای گلخوز یافته بودیم. دیگر توجهی است که من به روحانیت یافته ام به عنوان جای پای برای مطالعه در مشخصات سیاست اجتماعی که در آن بر می بریم. ملکی به من می گوید تو آخوند شده ای یا می گوید تو آنارشیت هستی و از این قبیل. و وقتی دور نه به دست او است و نه به دست من - و فرصت طرح اختلاف نظرها نیست - و رابطه همه ما را با خلق بریده اند ناچار اختلاف نظرها حل نشده می ماند و به دوری می انجمد. بدم است یک بار سر قضیه شورش جوانهای آستردام بچمان شد. من در آمدم که تازه اول عشق است. و چه بهتر! بلایی را که تا دیروز همین جوانها سر اهالی آندوزی در می آوردند حالا سر اهل ولایت خورشان در می لورند و از این قبیل... که ملکی سخت بر اشتفت که آنارشیت والیخ... و همان دفاع همیشگی از اروپا و تمدن والیخ... ملکی مثل هر معلم دیگری در وجود طرف مکالمه خود همان صورت متعجب جوانی را می بیند که روزگاری شاگرد او بود و آن وقت جوانها هم همه که اینچنین نیستند.

جوان ۲۰-۳۰ ساله ای که جویای حق است و همتا جویای نام می آید و در محضر ملکی لسی از حق می کند و سپس لسی از واقعیت و سپس هر دود واقعیه ای - یک زندان یا یک توفیق - یا خبر نان و آب و احساس اینکه زیر بال حرف ملکی به ضیاع و عقاری نمی توان رسید و سپس فرار. و حکومت هم که روشنفکر را چه گران می خرد! این جور است که سه چهار نسل روشنفکران مملکت جوانی خود را در محضر ملکی گذرانده اند. پیش از سالهای جوانی حرف او را در نمی یابند و پس از دریافتن واقعیت های زمانه آن وقت از درک حرفهای او سرباز می زنند. و به این طریق بارها دیده ام که ملکی مصداق آن شعر شده است که کس نیاموخت علم بهتر از من والیخ... در این از پس با جوان ها نشستن حسنی هم هست و آن اینکه بسجنی میشود گفت ملکی پیر شده است. در حدود هفتاد

### سالگشت ملکی

خلیل ملکی در روز بیستم تیرماه ۱۳۴۸ شمسی پس از یک عمل جراحی چشم از این جهان پست. وصیت کرد جنازه او را در مسجد فیروز آبادی شهر ری به امانت بگذارند تا روزی که بختک استبداد لژی روی زندگی مردم برداشته شد او را در کنار شهدای سی ام تیر دفن کنند. احوال نیز، سه روز دیگر، روز چهارشنبه بیستم تیر دوستان و شاگردانش در مسجد فیروز آبادی جمع می شوند.

سالگی اکنون چشمش دارد لنگی می کند اما هنوز همان کله تاس و براق و همان قامت بلند و همان طمانینه در رفتار و همان خروش و فریاد و در بحث همان پرهیز از شلختگی را دارد اما در این از پس با جوانها نشستن عیبی هم هست و آن اینکه ملکی گاهی خود را به دست جوانها داده. و گوش خود را و اراده خود را. نشسته خانه - مرج امری که نیست یا صاحب مجله ای یا حزبی، خانه نشین است - که جوانی می رسد با دو سه تا با هم و ملکی متوجه نیست که این سلام جوانی تنها نوعی تقاضای زیر پای آمدن نیست - گاهی حل من مبارز است و دعوی وجود آن وقت گویی می زنند و در این روزگار پر از افروزیات و سلطه ساتور، بسیار پیش آمده است که دیده ام او به خری لژی قول ناشناسی ترین جوانان که به دیدارش رفته دل

که به جوچه های دیروز از تخم فرنگ در آمده اکتفا کند اما ملکی می داند که اگر تره بار نباری تا بگردد پس سر کن، خریدار عاقبت به سراغ بازار تو خواهد آمد.

**معذرت**  
متأسفانه به علت تراکم مطالب چند مقاله از جمله مسائل روز و طرح پیشنهادی برای مشکل بهداشت جا نگرفت و چاپ شد.

**چرا نمی گذارید کسی از این مجاهد ملاقات کند؟**

جناب های هادوی دادستان کل انقلاب  
بقرار اطلاع آقای محمدرضا سعادتى عضو سازمان مجاهدین خلق روزهای متوالی است که در حال اعتصاب غذا بسر میبرد خواهشمندم برای بررسی واستفسار حال مشارالیه دستور فرمائید اقدامات لازم برای ملاقات ایشان از زندان از طرف اینجانب بعمل آید با تشکر.  
رئیس کمیته اجرائی جمعیت دفاع لژی آزادی و حقوق بشر -  
علی اصغر حاج سیدجوادی

**محمد رضا سعادتى کجاست؟**

روز دوازدهم تیرماه دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی به عنوان رئیس کمیسیون اجرائی جمعیت دفاع لژی آزادی و حقوق بشر ایران در پی شکایتهای متوالی، نامه ای به دادستان کل انقلاب اسلامی ایران نوشت و تقاضای ملاقات از محمدرضا سعادتى را کرد تا به تحقیق خود درباره گناه یا بیگناهی و شکجه شدن یا نشدن این مجاهد با ملاقات و مصاحبه حضوری ادامه دهد، لیکن تا این ساعت که روز شنبه ۱۶ و آخرین ساعات بسته شدن صفحات روزنامه است هنوز اجازه این ملاقات داده نشده است. عین نامه ای که به آقای هادوی تحویل شده، اینست:





# یادی از خلیل ملکی

بقیه از صفحه اول

فاسد پهلوی می کشید حمایت کنند. اما حزب توده برخلاف این اصل کلی خود را در برابر نهضت ملی ایران قرارداد. چرا برای اینکه حزب توده هرگز نتوانست در خرده بورژوازی و در قشرهای کارگری و روستایی ایران نفوذ کند چرا برای اینکه حزب توده در آن سالها بطور مستقیم از سیاست جهانی استالینی تغذیه میشد و سیاست استالینی از نتایج سیاسی کنفرانسهای پلنا و پوتسدام در تقسیم بندی تازه ابرقدرتها سیراب شده بود و میدانست که در این تقسیم بندی دراپسوری مرزهای جنوبی خود حصه ای به او نمی رسد، دولت شوروی مثل همیشه نفی در ایجاد یک نظام سیاسی مستقل و مترقی در ایران نداشت. مبارزه ضد استعماری مردم ایران در صورت گسترش، نظام مطلقه سلطنتی و وابستگی های استعماری آنرا درهم می پیچید و در این رهگذر کلیه منابع طبیعی ایران در شعاع یک سیاست ملی ضد استعماری قرار می گرفت، تبدیل نهادهای دروغی دموکراسی و مشروطیت به نهادهای واقعی ایران را در مسیر یک تحول اجتماعی و اقتصادی تدریجی قرار می داد و به تدریج از ایران قدرتی نیرومند و پیشاهنگ در منطقه بوجود می آورد که دیرباز در صحنه سیاست منطقه و زنه ای سنگین بشمار می رفت.

ملکی و یارانش در حالی که وابسته به نهضت ملی بودند، بر شکل کار این نهضت و نحوه رهبری آن ایرادهای فراوان داشتند. ملکی می دانست که این گونه رهبری یعنی رهبری بدون سازمان و بدون ایدئولوژی دیرباز توده نهضت را به شکست و بن بست خواهد رساند. ملکی بارها و بارها منظره آینده این شکست و سرنوشت نهضت را در آن بن بست در نوشته ها و گفته های خود تصویر کرد. ما عقیده داشتیم که بعد از ملی شدن صنعت نفت هدف اصلی و اساسی رهبری باید حفظ نهضت و جلوگیری از شکست آن بوسیله عوامل ارتجاع داخلی و وابستگان استعمار خارجی باشد و این هدف با لیبرالیسم و باری بهره جت و سیاست صبر و انتظار بدست نمی آید.

نهضت ملی ایران و رهبران یعنی دکتر مصدق قرار گیرد. اما ملکی صادقانه این مسائل را درمی یافت و با شجاعت طرح می کرد و صادقانه به اجرای آن ایمن داشت گناه ملکی و یارانش همین بود. آنها به سوسیالیسم اعتقاد داشتند. اما سوسیالیسمی که در خدمت سیاست شوروی نباشد بلکه در راه مصلحت مردم ایران باشد. آنها در حالی که با امپریالیسم غرب مخالف بودند اعتقاد داشتند که نهضت سوسیالیستی ایران باید به نیروهای توده ای ایران متکی باشد. ما هرگز دشمن شوروی نبودیم و نیستیم زیرا عقیده داشتیم و داریم که یک نظام مترقی سیاسی در ایران باید برای شوروی یک حساسه خوب باشد. ما میتوانیم و باید از تجربیات شوروی و از کمک های آن استفاده کنیم. شوروی میتواند با ظرفیت اقتصادی و علمی و فنی خود کمک های گرانبهائی به مردم ایران بکند. و ما میتوانیم در مبارزه با نیروهای سرمایه داری بین المللی از کمک ها و حمایت های شوروی استفاده کنیم. اما بشرطی که این رابطه هرگز به وابستگی ایران به شوروی نرسد.

گناه ملکی و یارانش همین صداقت و صراحت بود و در این راه بود که ملکی همواره مورد تهمت و افترا قرار می گرفت زیرا یکی از خصوصیات اصلی ملکی صراحت بیان و شجاعت اخلاقی بود او هرگز نه عوام فریب بود نه فریفته عوام میشد.

او در بالاترین مقامهای حزبی در حزب توده و با شناسائی کاملی که نسبت به تئوریهای سوسیالیستی داشت. به اخلاق انسانی و صداقت و غرور ذاتی و استقلال طبع سخت پای بند بود و یک چنین طبیعتی هرگز بقیه در صفحه ۷

**نقدی تحلیلی...**  
فصل دوازدهم  
اصل ۱۵۱:  
اصلی است خلاف اصول که باعث تداخل بیماری صلاحیت های قوای سه گانه می شود و باید حذف شود قانون اساسی. نیازی به چنین فصل با چنین محتوای ندارد و رادیو و تلویزیون را، مانند همه موسسه های عمومی، دولت اداره می کند.

امریکاست از هر سازش سیاسی برای حل مسئله نفت به نفع بقای نهضت ملی ایران جلوگیری می کرد. در اینجا بود که ملکی بعنوان دشمن شماره یک هدف حلات و تهمت های مداوم حزب توده قرار گرفت. زیرا ملکی بازبها و وابستگی های حزب توده را بخوبی می شناخت و میدانست حزب توده بطور مستقیم از سیاست عمومی شوروی چشم و گوش بسته پیروی می کند حزب توده امروز این انحرافات آشکار خود را در برابر واقعیت های سیاست امروز نهضت به پای اشتباهات خود می گذارد در حالی که این ستوال مطرح است که چگونه میتوان قبول کرد که کمیته مرکزی و دفتر اجرائی و سیاسی یک حزب مسائلی بدین واضحی را احسان نکند و نداند که دولت ایران امروز برای مبارزه همه جانبه با امپریالیسم انگلیس و آمریکا را نداشت و نمیتوانست بدون یک نهضت سیاسی واقعی و بدون یک برنامه اجتماعی و اقتصادی مشخص سوسیالیستی با ابرقدرتها پنجه درآفکند.

چرا انتقاد قرارداد بین جمهوری سوسیالیستی شوروی و رژیم نازی هیتلری از نظر سیاست شوروی و حزب توده قابل توجه بود اما حل مسئله نفت به طریقی که فشار ارتجاع جهانی برای ادامه نهضت ملی ایران کاهش یابد از نظر حزب توده قابل قبول نبود؟

در اینجا است که ملکی با دید واقع بین انسانی خود هدف ملامت و تهمت حزب توده قرار می گیرد. ملکی با ایمان خود به سوسیالیسم میدانست که در صحنه سیاست جهانی سیاست های تاکتیکی برای ملت های ضعیف و نهضت های آزادی بخش آنها نه اینکه آنرا تحریف نیست بلکه برای دوام و بقای نهضت ها اصلی انگازناپذیر و ضروری است. آیا میتوان قبول کرد که حزب توده در آن روزگار این اصل ضروری را نمی فهمید؟ آیا این همان اصلی نیست که امروز حزب توده با قبول رهبری آقای خمینی و با قبول جمهوری اسلامی بدان گردن نهاده است؟

آیا این همان اصلی نیست که امروز چینی ها در برابر رقابت با شوروی، در انتقاد قرارداد دوستی با آمریکا مورد قبول قرار داده اند؟ اما این اصل آن روز در سیاست شوروی برای نهضت ملی ایران قابل قبول نبود و بدین جهت بود که حزب توده هرگز بدان گردن نهاده و نمی توانست در این طریق در کنار

ملکی عقیده داشت که جبهه ملی که نه سیاستی داشت و نه ایدئولوژی باید هرچه زودتر به یک حزب نیرومند سیاسی برهبری دکتر مصدق تبدیل شود و این حزب باید برای حفظ نهضت به تنظیم یک برنامه سیاسی واجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی اقدام کند. توده ها را باید در چارچوب آن برنامه تجهیز کرد. عوامل بنیادی استعمار و استبداد را باید در داخل کشور با اجرای آن برنامه از میان برداشت. با حل مسئله نفت باید فشار خارج را کم کرد. ملکی یکسال قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صریحا نوشت که دکتر مصدق باید از وجهش ماهه بگذارد و قبل از اینکه مسئله نفت بدست مکی ها و زاهدیها حل شود با قرارداد قابل قبولی از اختلافهای موجود بین انگلیس و آمریکا در چگونگی حل مسئله نفت استفاده کند.

در آن روزگار تردیدی وجود نداشت که آمریکا پس از جنگ دوم با بستن قرارداد با عربستان و تشکیل شرکت آرامکو مصمم است که در بازار جهانی نفت خاورمیانه جای خود را بدست آورد. بعد از مرگ استالین و شکست دموکراتها در انتخابات آمریکا و پیروزی جمهوریخواهان و ریاست جمهوری ایزنهاور سیاست خارجی ایران در برابر مسئله نفت همچنان پلاتکلیف باقی مانده بود.

ملکی خوب میدانست که نهضت ملی ایران و مردم ایران ب همه خواسته های خود بدانگونه در یک مرحله کوتاه زمانی نخواهند رسید. زیرا نهضت ملی ایران از نظر اقتصادی و اجتماعی برای مقاومت و ادامه مبارزه را با نیروهای سرمایه داری بین المللی و ترانس های نفی جهانی نخواهد داشت بنابراین راه چاره اینست که تا حد امکان جبهه داخلی بصورت یکپارچه درآید و با ایجاد یک حزب سیاسی نیرومند و یک برنامه سیاسی مشخص از عقب نشینی های تاکتیکی بیسی بخود راه نهد. حزب توده با تبلیغات مدام خود بر علیه دکتر مصدق راه عقب نشینی تاکتیکی را بر مصدق بسته بود و با امواج تهمت و افترا که دکتر مصدق مزور امپریالیسم

## رهبری در میان دو گرایش

احساس اصلی ضرورت حیاتی مبنی بر پیروزی انقلاب و ادامه مبارزه با عوامل استبداد و استعمار و ارتجاع است. هر عقل سلیم و منطق معتدلی میدانند که در همه این هدفها مذهب میتواند ارزش خاص خود را داشته باشد ولی در حل و فصل این مسائل مذهب را نباید بخاطر منافع خصوصی معیار و ضابطه همه شیوه ها و همه راه حل ها قرارداد. ما خود پیوسته طرفدار این مسئله ایم که در انقلاب همه را نمیتوان از نتایج آن راضی کرد: ولی بشرطی که انقلاب برای رسیدن به هدفهای انسانی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی دارای چارچوب مشخص باشد، بشرطی که رهبری، برای گروه رهبری وسیله باشد نه هدف، مسئولیت رهبری اجرائی برنامه های انقلابی و تعیین خطوط کلی آن با توجه به خواست های مردم است اگر افرادی در حول و حوش رهبری، بخوانند همه مسیر انقلاب را در جهت بقای خود و اجرای مقاصد خود در محور رهبری تنظیم کنند. در این صورت رهبری دیگر وسیله پیروزی انقلاب و ادامه آن نیست بلکه خود بصورت یک هدف در می آید.

این تئوری ساده هم انقلابات تاریخ است که رهبری باید بهر صورت در رابطه متقابل با مردم و توده ها و نمایندگان آنها باشد. زیرا رهبری جزئی از مردم است و تصمیم گیریه و رهنمودهای رهبری باید دارای شمولی باشد که برای یک فرد یا گروه خاصی امتیازات خاصی ایجاد نکند و یا گروههای دیگر را از مواضع طبیعی خود محروم ننماید و یا رهنمودها به وحدت کلام نیروها و توده ها لطمه نزند. و یا مسائل غیر ضروری را که هیچ رابطه ای با مسائل حاد روز ندارد بر زبان نیآورد و یا مسائلی که به ایجاد تفرقه بین مردم منتهی می شود و مایه های اعتقادی و نظری آنها را در برابر هم قرار می دهد مطرح نکند. وقتی در قرآن گفته می شود که در دین اگر ایهی وجود ندارد. بنابراین نباید گروههای غیر مسلمانی که خطری برای

## دانشگاهها و مسأله تصفیه

به صرف اینکه در رژیم گذشته شاغل بودند و یا بخاطر شغل ناچار جنبه مخالفت و ضدیت با رژیم را نداشتند از مقام خود محروم نمی کنند. کسوری که از نظر کادری تخصصی فقیر است هرگز استادان خود را بگناه اشتغال در مقامات اداری دانشگاهی اگر وابستگی مستقیم با دستگاه نداشته باشند از جامعه طرد نمی کند و آنها را بصورت افرادی بیکار و خانه نشین در نمی آورد. تصفیه دانشگاهها باید از اول مقید به اصول و ضوابطی باشد که هیئت های تصفیه دارای اختیار مطلق در تعیین سرنوشت افراد نداشته باشند، و محتر از همه باید ضوابط تصفیه آنگونه تعیین میشد که بطور کلی شامل کسانی می گردید که با ساواک و رژیم همکاری مستقیم داشتند و دیگر آنکه در جریان تصفیه باید به افراد مورد اتهام مجال دفاع و توضیح داده میشد و درباره رفتار و کردار و اعتقادات او نظر همکاران و دانشجویان و کادر اداری نیز ملاک قضاوت قرار می گرفت. همانطور که گفتیم اغماض و بخشایش و گذشت نمیتواند شامل کسانی شود که خود به قصد و اراده خود همکاری با ساواک را پذیرفته بودند اما چه از نظر حقوق و شئون انسانی و چه از نظر مصلحت جامعه که نمیتواند از هیچیک از افراد

**آرش**  
صاحب امتیاز: فاطمه نراقی  
با نظر شورای نویسندگان  
سردبیر: اسلام کاظمیه  
صفحه ارائی از: حبیب مفتون  
نشانی: غرب تهران - خیابان فرصت شیرازی - تقاطع با اسکندری شمالی - شماره ۱۵۵  
تلفن ۹۲۳۳۱۸

نمی‌توانست وابستگی های گوناگون حزب توده را با سفارت شوروی تحمل کند، او با سوسیالیسم مخالف نبود بلکه با استالینیزم دشمن بود

او می گفت که هدف نمیتواند وسیله را توجیه کند. او در میان رهبران نهضت ملی تنها کسی بود که شکست قطعی نهضت را با آنگونه رهبری سیاسی که لیبرالیسم در سیاست داخلی و سرگردانی در برابر سیاست خارجی بود پیش بینی می کرد.

او تنها کسی بود که از یکسال قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به دکتر مصدق میگفت که با مسئله نفت را با مایه گذاشتن از وجهات ملی حل کند یا مردم را برای مقابله با یک کودتای احتمالی مجهز نماید. او میگفت باید کمیته های محلی تشکیل داد و مردم را مسلح کرد زیرا عوامل ارتجاع داخلی و نیروی های چپ سوسیالیستی آمریکا وانگلیس در کار تهیه مقدمات یک کودتای مستند او خستگی و فرسودگی مردم را احساس میکرد و میدید که رهبری نهضت بدون یک برنامه اقتصادی واجتماعی وبدون یک تشکل سیاسی سازمانی قادر به مقابله با نیروهای بیگانه وعوامل داخلی آن نیست. زیرا پس از ملی شدن صنعت نفت قدم اول مبارزه برداشته شده بود و ملی شدن صنعت نفت جزئی از خواست مردم بود نه تمامی آن. نهضت ملی هدفش مبارزه بر ضد استعمار واستبداد بود و این هدف در شکل آنچنانی جبهه ملی و کیفیت رهبری آن قابل حصول نبود. خراست اساسی مردم یعنی نابودی استعمار واستبداد میباشد در چارچوب یک مبارزه فراگیر ومدام ودر محدوده یک شکل سازمانی و برنامه مشخص اجتماعی واقتصادی قرار گیرد. این آن چیزی بود که ملکی وپلرانش میگفتند واز رهبری نهضت میخواستند. و همین علت بود که ملکی از دو سوم مردمی لطفی بود زیرا با ایجاد یک جریان سیاسی نیرومند و مترقی سوسیالیستی حزب توده جلایه خود را مخصوصا در وابستگی مطلق به شوروی از دست میداد و همچنین در دور رهبری آرزوی جبهه ملی خفلی از عناصر لیبرال و بورژوا روابسته به محافل سرمایه داری داخلی موضع رهبری را از دست میدادند ملکی بعنوان یک متفکر اجتماعی مسائل سیاسی را در چارچوب یک منطق علمی

### یادی از خلیل ملکی

بقیه

و بدون تعصب مورد بررسی قرار میداد. او دارای جهان بینی سوسیالیستی بود بدون هیچگونه وابستگی دید او در زمینه سوسیالیسم دیدنی انسانی وعاری از هرگونه خشونت بود او مکانیزم استالینیزم را در اسارت فرد در برابر دولت ودر رهبری به رگراتیک سیاسی وحزبی وایدئولوژیکی بدرستی می شناخت. از اینجهت بود که موضع راست او را کمونیست وموضع حزب توده او را مارکسیست آمریکائی میگفتند و این تهمت سرپا مفرضانه وعاری از اخلاق مردانگی بود.

ملکی یک معلم ساده بود با دانش عمیق از سوسیالیسم، او در آخرین محاکمه خود حتی حقوق ناچیز بازنشستگی خود را نیز از دست داده بود بنابراین او هیچگونه وابستگی طبقاتی وفکری با سرمایه داری نداشت. این طبیعت سرکش وشجاع وصریح او بود که با طبایع سازشکار ومصلحت گرا و ترسو ومرعوب ومجبول روشنفکرانه معاصر خودسازگار و مبارزه داشت.

او در شناخت واقعت ها دیدی عمیق وانسانی داشت و برعکس بسیاری از روشنفکرانی که سنگ طبقه زحمتگش را به سینه میزدند نه عوام فریب بود و نه فریفته عوام. او هرگز با جملات تو خالی نمیخواست مردم را فریب دهد، او اهل تعارف ومجادله نبود. او بین تفاهم سوسیالیستی ودنباله روی گورگورانه آنچنان تفاوتی قائل بود که هرگز از تهمت واقترای حزب توده نمیترسید. اما دید روشنفکرانه جامعه ما بخاطر فرهنگ ضعیف آن قادر به شناخت مسائل اساسی جامعه وشرايط جهانی مبارزه وتحول وعوامل مختلف منفی ومثبت آن نبود. این دید بخاطر فقر وضعف شدید فرهنگی بسبب هورت به هرگونه القا وتلقین تن میداد، در فرهنگ فقیر اصل تحقیق وجست وجوشک وتردید از میان بر میخیزد. مردمان برای اینکه هرچه زودتر وبدون تحقیر به حل مسائل برسند، تهمت واقترار را به آسانی بعنوان اصولی غیر قابل انکار قبول میکنند.

کسی را که در تمام عمر خود برای آزادی ونهضت انسانی در دید یک سوسیالیست وطن دوست، مبارزه کرده است به آسانی بتواند یک مارکسیست آمریکائی می پذیرد. کسی که نسبتی هرناتک وعاری از حقیقت این چنین میدهد ودر این محدوده تنگ وتوخالی به تاریخ نویسی میپردازد وبه مسائل بدیهی ومقولات طبیعی که رفتار انسانها را در بر میگیرد توجه نمیکند. شرايط سیاسی واجتماعی جامعه خود را نمی شناسد. زحمت تحقیق ومطالعه در اسناد ومدارک ووقایع وحوادث را بخود نمیدهد. واز خود نمی پرسد که چرا ملکی وپلرانش طرفدار آمریکا باشند وتحقیق نمیکند که ملکی وپلرانش او چه هدفی از طرفداری آمریکا داشتند ودر زندگی اداری واجتماعی وسیاسی خود چه طرفی از این طرفداری بسته اند؟ انسانی که با شغل معلی زندگی کرد وسالها در زندان ماند وهرگز نه سرمایه ای داشت ونه مقامی چرا باید طرفدار آمریکا ویا سرمایه داری جهانی وارتنجاع داخلی باشد؟ و این گونه روشنفکران که خود از اساس در بستزاسان نگرها وبدون زحمت مطالعه وتحقیق دست به قلم میبرند وچیزی بنام تاریخ می نویسند از خود نمیپرسند که عاقبت اخلاقی وانسانی چنین تهمت هائی چیست ونسلی که این مطالب جعلی وپوچ را میخواند وبه حافظه می سپرد چرا باید از رهگذر یک دروغ واقترار به فضیلتی عاری از حقیقت برسد واین قضایات بصورت زمینه های اصلی تفکر واندیشه اجتماعی او قرار گیرد؟ چرا باید مردمانی سرا پا صادق وصمیمی نسبت به آزادی واسقلال وترقی مردم ایران از طریق چنین نوشته هائی در افغان ساده وعاری از تجربه نسل های جوان بصورت افغانی خائن ودخل ومزبور معرفی شوند؟

اری ملکی نه تنها عاری از این تهمت ها بود و انسانی صادق وصریح وشجاع ومعتقد بهمانی سوسیالیسم ورومانی زحمتکشان وطن خود از اسارت استعمار واستبداد بود او قربانی فلاکت روشنفکری جامعه خود بود زیرا سرمایه های اخلاقی او یعنی عقیدت دید وصراحت بیان

### ترس بزرگ امرای عرب

بقیه

باعت بروز بهت وحسرت در آنطرف خلیج شده است. بخصوص ترک تاپوان متاثر کننده بوده است (تاپوان قطب بعد از هفت ساعت اضطراب قلبی تخلیه گردید.)

عنان گجا است!

خلاصه نمی توان بدرستی فهمید که گارت چه میخواست. تصور نمی شود که نمی توانسته است بلکه نمی خواسته است. این خلف قول و وعده برای عربهای همگام سخت ترست که بدوی های زاپاشود کرده هستند بعدها به چه کسی باید اعتماد کرد؟ به شورویها که در این ناحیه با شکبائی ولی با موفقیت قابل توجهی بجلو میروند برای رژیم هائی این چنین محافظه کلرانه و چنین منبھی، مانند است که با شیطان متحد شوند. اتحاد غیر ممکن، و نیز، روابط با اتزان، بخصوص روابط اقتصادی، بیشتر از آنچه که به آسانی گسترده شود محکم شده است.

پس حل مسئله جانشینی چیست؟

جوابی وجود ندارد. اما قبل از انتظار و دعا کردن، در مسائل عربی خلیج شروع کرده اند که جدا به دلائی که سبب سقوط شاه ایران شده است. بیندیشند. فساد؟ خودکامگی؟ مطلقا. اما بخصوص شاه حی خواست که ایران را خفلی زود و باخشونت مدرنیزه نماید. باسلام مدارا نکرده، مدل توسعه غربی را تحمیل نموده، مقاربت چلعه ای، را که هنوز در مقابل پول وعادات سنت مایه سنت قدیمی خود راحفظ نگاهداشته، کوچک و بی اهمیت تلقی کرده است.

وضع در آنطرف خلیج هم همینطور است زیرا مسائل هم در اینجا همان است که در ایران دیده می شود. مسئله این است که بدانیم چطور در مدت ۱۰ سال می توان از یک جامعه فرون وسطاتی به یک جامعه با تکنولوژی پیشرفته رسید.

کشورها در دنیا می باشند تسلیحات پاتکولوژی پیش رفته، که بنماد زبانی خریداری شده اند به اشکال قابل استفاده هستند ومخصوصا ببرد معاوضه می خورند. پروژه های مختلف پیمانهای دفاعی منطقه ای (که آخرین آن از طرف ایران در سال ۶۶ پیشنهاد شد) هرگز به مرحله انعقاد نرسیده اند. بالاخره بحران ایران، روز آخرین توسل وچاره را در مقابل سوال قرار می دهد. مسئله اجتناب ناپذیر: حمایت نظامی آمریکا. آنگاه که طرفان نزدیک شود امیران به همسایه ایرانی خود نگاه می کنند و می بینند که چتر آمریکائی در موقع مقتضی باز نمی شود بهت، حسرت، اضطراب خشم. چه چیزی اتفاق می افتد؟ پس از غلب تشنی قوای انگلیس از شرق ترعه سوئز که در سال ۶۸ از طرف دولت کارگری تصمیم گرفته شد ودر مارس ۷۱ عملی گردید اتزانوی رسا وسپس آشکارا تمیضی قوای نظامی را انجام داد. پلنوتروک گذاشتن خط چله که در طول جنگ سرد می خراست محور آنکارا - تهران - اسلام آباد را بوجود آورد. آمریکا کم کم به سمت خلیج عقب نشینی نمود جاتیکه بنام مدرکترین نیکسونه که از طرف کیسینجر دفاع می کرد، نامیده گردید. کمکهای نظامی ووعده های زبانی را بکار برند. پایگاه دریائی آمریکائی در بحرین معتقد گردید در سال ۷۶ پتانگرون اعتبار صد میلیون دلاری را برای بهبود وضع پایگاه دیگر گارسیا در اقیانوس هند درخواست ویدست آورد تا اینکه بتواند در آنجا هواپیما برهائی فول پیکر را که می بایستی حفاظت چهار راه خلیج واسپارا بهیبه بگیرد بر قرار سازد. در عربستان سعودی حی مریمان، اسلحه ها، شرکتی مهندسی نظامی متعددی موج می زند. مثلا شرکت هونیل یک قرار داد ۷۶ میلیون دلاری برای تعلیم گارد ملی سلطنتی را امضاء نموده است. ولی از چندی پیش، هیچکدام از مراتب بالا معتبر نمی باشند. ورود گالا کسی های منصور بیرون بردن اتیاع آمریکائی از ایران - همان هواپیماهایی که در ویتنام عمل کردند می بیند چه چیزی در انتظار ماست -

ستیزه جوئی بسیار است: در سال ۱۹۶۶ در مسقط سلطان سعید بن تیمور باوضع قانونی بکار بردن اجاق های نفتی را غدغن کرده و دستور داده بود که هر شب دروازه های شهر را ببندند شهریکه شبانگاه برای عبور می بایستی از فانوس استفاده کرد ساختمان جدید را اجازه نمی داد و بخصوص ایجاد تولات را در ساختمان منع می کرد بطور قطع تا سال ۱۹۷۰ نه روزنامه نه دستگاه عکاسی، نه رادیو نه سینمائی وجود نداشت. بایستی تا سال ۱۹۶۷ انتظار کشید تا روی نقشه جغرافیائی در قلاوس» یا دانسیکلوی بریتانیکه امارتی که تا آن موقع شناخته شده بود ظاهر گردد: قعیبره، در سال ۱۹۵۶ نخست وزیر عراقی، نوری سعید در اجنماع اتحادیه عرب سوال می کند همان کجاست؟ سرحداتش کداست؟ ۳۳۵ متع کسی می تواند نام پایتختش را بگوید؟ و هیچکس نتوانست جواب دهد.

پول نفت که غفلتا در این نظام های کهن سرازیر شد می توانست خاصیت انفجاری داشته باشد. در اوائل چوشیدن ثروت، اقتصاد اعجاب انگیز، سرمایه داری که وجش نبود ولی دیوانه وار شروع گردید. امروز بعد از هوش آب سرد ایران، زمان نتیجه گیری فرارسیده است. بالاخره می بایستی یک مدل توسعه را تعیین کرد تا قادر باشد احیایات تجدید خواری را باتکمین کامل آرایش اقتصادی که همان آرایش اجتماعی باشد توام سازد خفلی آسان نیست.

در خلیج جوباها در کشورهای مختلف متفاوت است. دوتوع واکنش می توان تشخیص داد: واکنش سموری در این است که اقتصاد پیشرفته ای را بر روی جامعه ای با نظام های سنتی که به دقت حفظ شده پیاپی نمود در بیمارستانهای ریاض، مریض بوسیله تلویزیون

در گوچه های سیاه فرنها  
هر پنجره  
هر در  
استوره ایست  
اینک که خاوران  
از ژرفای هر زخم  
از عمق هر گلوله  
بهر قلعه میرسد  
تکرار کن  
زرد جامگان را  
و ستارگان را  
احمد عبدالله پور  
دیدی که  
سیلها جاری شد  
و نفیر باد  
از دهان تفته زمان  
سوزاند  
به یاد  
غارت داد  
اینک ما  
در سایه درخت پیر  
و در میان لاله ها  
تک بیت شعر را  
تکرار میکنیم

## ترس بزرگ امرای عرب

ژوزت آلیا - ترجمه: دکتر غلامرضا وثیق

پیچیده ای تنظیم شده است که تقریباً در دنیا بی نظیر است (فقط یکی مانند آن در سانفرانسیسکو وجود دارد) ، اگر مهندسان برنامه ریزی اعتصاب کنند ، جریان آب قطع میشود و کشور به نیستی میگراید.

سی سال پیش در گویت هر روز مردم میآمدند و رود آب آشامیدنی را از ایران انتظار میکشیدند. اما فلسطینیها آبا امیدوارند که در گویت بقدرت برسند؛ ظاهراً اخیراً آنان اشتباهی را که در عمان در سپتامبر ۱۹۷۰ مرتکب شده اند تکرار نخواهند نمود و ایشان نه از فلسطین میگذرند و نه از کمک مالی عرب. امیران که به ایشان اعتماد مطلق دارند، این مطلب را بخوبی میدانند.

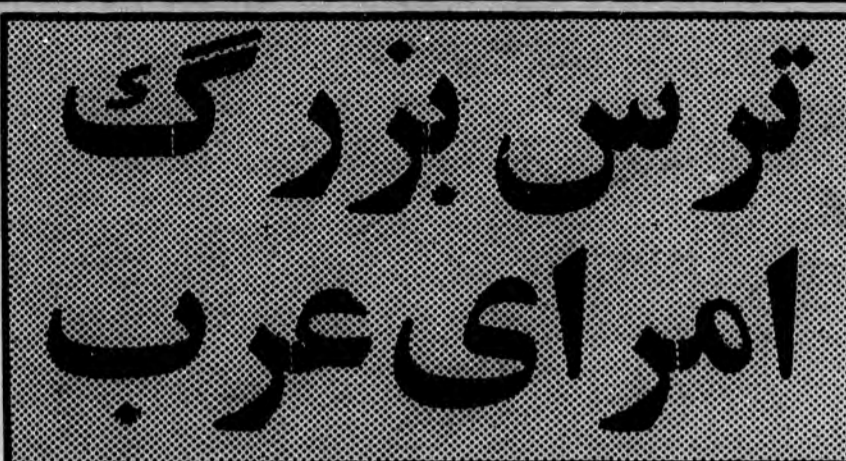
بالمعنی در این کشورها که طلا جریان دارد و بسط مییابد، شورش های حقیقی، غیر منتظره موج و خشن ممکن است طغیانهای ناشی از فقر باشد. ایرانها ، پاکستانها، هندها، بلوچها، همه بیچارگان پائین قاره آسیایی ، هزار هزار اینها سرازیر میشوند. این مردم چاره میکنند، آب پاشی مینمایند، زمین شخم میزنند، اشغالها را جمع میکنند، کامیونها را خالی میکنند، تاکسی ها را میرانند، کشتی ها را پارگیری میکنند. اینان انبار دار های گنم و بر دگان حقیر اقلیت بادیه ای و اشرافی هستند که کارهای یکنواختی را برای خود شرم آور میدانند.

استقرار شده از طرف فروشنده های برده های جدید که عبارتند از حامیان محلی این مهاجرین (هیچ خارجی نمیتواند در کشورهای محلی کار کند مگر آنکه با کسی از اهالی محل شرکت داشته باشد که بدین طریق در صد تا سی در صد در آمد مهاجر به جیب این افراد محلی میرود)، این مهاجرین محققا کسی بهتر از وطن خود زندگی میکنند ولی چگونه میتوانند از منظره لوکس تنگ آنکه از اربابان جدید خود به خشم ناپسندند؟ نه این پاکستانها کیف ولی آرام هستند، یک نفر از اهالی ابو ظبی با حالتی تحقیر آمیز میگوید: تعدادشان زیاد است، در ابو ظبی دویست هزار خارجی در مقابل بیست و پنج هزار اهالی مخلص وجود دارد. تا چه مدت این موج بدبختی بدون ایجاد مسائلی بکارها، های این جزایر با ثروت تصور نکنری برخوردار میشوند؟

**پول زیاد، آدم کم.**

تا زمانی که ایرانها ژاندارم منطقه بودند این قضایای اصلی در درجه دوم اهمیت بود ولی امروز اهمیت بیشتری پیدا کرده اند اگر یک طفل جدیدی در کوهستانهای استراتژیکی ظهور بپیرند، اگر شورش قصر هارا به آتش بکشند، امکانات عکس العمل قدرت در محل چه می باشد؟ و درجه آسیب پذیری شان چه میزان است؟

جواب آسان است. در خلیج فقط دو ارتش معتبر وجود دارد ارتش عراقی (یکصدونود هزار نفر باتوپخانه خوب) و ارتش عمان (بیست هزار نفر با اسلحه معمولی ولی خوب تربیت یافته) دیگران مسئله در صدمه جاکسکان است: پول زیاد، نفرات اندک. امیران محققا سلاح های مطلق افسانهای (بخصوص از فرانسه) خریداری می کنند ولی خیلی ها، مکانیسم ها، رانندگان ارابه های جنگی کجا هستند؟ در ابوظبی، مثلاً، فرماندهی نیروی دریایی پایتخت مصری است. فرماندهی هوایی پایتخت پاکستانی است. امیران از اهالی ارن می باشند، همچنین از قزاق نظامی عمانی وجود دارند، چیزی که طبیعتاً است زندگی سربازان برای هرگز اتباع ثروتمند امیر را بپوس نمی اندازد - و بالاخره با همرازه ها حتی اگر خارجی هضم هدایت کنند - نمی توان نظم را در شهرها برقرار نمود، باید چیز دیگری پیدا کرد، وسایل قدرت سبک و سریع و توسعه داد - اگر ممکن است بوسیله اهالی بومی اداره نمود و بکار برد. این تدبیر که فوریت دارد، در همه جا در جریان است. گویت کاندوهای خود را مسلح می نماید، بحرین در حدود دو هزار نفر تربیت شده برای مبارزات خیابانی در دست دارد. وضع عربستان سعودی کسی اختلاف دارد: وسیع تر با جمعیت کمتر، بیشتر بسته، باید از سرحدات درازی دفاع نماید، بنابر این لازم است که در عین حال از ارتش کلاسیک بر خوردار باشد (۶۰ هزار نفر)، چنانکه نیروی هوایی مقدم است (یک ژنرال سعودی می گفت که اسرائیلی ها با ما یاد دادند که هوا پیمای اسلحه صحرا است) و نیز یک ارتش حفظ نظم، این دومی - کاره سفید ۲۵ هزار نفر - بدون شک موثر ترین نیرو در خلیج می باشد ولی سرباز گیری قبیله ایست و استفاده از آن محدود بنظر می آید به آسیایی نمی توان بدوی های نجد (مثلاً) را به عملیات سرحدات یمن (جنوب) گسیل داشت بنابر این نوعی بر جمعیت تر بهتر دفاع می شوند. بدینسانه این نوعی کثیر آسیب پذیرند برای سعودی خطر در جنوب است، در نزدیکی یمن سرخ و در شاخ ارفیقا در عین اغتشاش، لذا آنها، در جائیکه قبایل کسی وجود دارند، نیروی نیست، از آنچه اهمیت ارتش عمان که به تهاجمی باید از این جناح و مخطرات حفاظت نماید معلوم می شود. این است که این کشورها که ثروتمند ترین مسالک جهان هستند احساساً از لحاظ برنامه امنیتی کم رسیده اند.



از بول اسرواتور ژانویه ۱۹۷۹  
میلیاردهای نفتی به داشتن گنجی در زیر تخت و زیر پای خود زنده اند. اما از بیم مرگ غیر منتظره که در مقابل آن سلاخی ندارند آشفته خاطرنند. مرگ آنان از مرض مسری ایران است.

ثروتمند ترین مرد دنیا آمریکائی نیست. وی ۶۰ سال دارد با رخساری ملایم، چشمانی سیاه، ریشی نوک تیز، قلبی رقیق و سری پر از مشغولیات. آهی میکشد و میگوید «شاه یا گدا، و گلزار و کوتاه مدت است و متغیر... خداوند بمن ثروت بخشیده است و میتوانم آنرا بگیرد. چه اهمیتی دارد؟»

فلا او پادشاه، شاهزاده، امیر، شیخ ابو ظبی است. امارتی نفتی که همه چیزش بوی تعلق دارد، چنانکه در آمد سرانه با اختلاف زیاد از همه جا بالاتر است ولی شیخ راند به یاد میآورد که ۱۵ سال قبل از گرسنگی بگریه آمده بود، در زیر چادر محقری از موی بز که آفتاب سوخته شده بود و در مقابلش فقط سه عدد هسته خرما باقی مانده بود و هر حرمش که امروز شبیه ویلائی در مناکو میباشد، در میان باغی وسیع که هیچکس بدان نزدیک نمیشود پیر زنی پوشیده در چادر سیاه رنگ داستان حرکت کاروان درازی را به سوی «شهر» حکایت میکند که چگونگی روزهای بی پایانی را در کنار شترهای نایاب راه پیغمده است. آنها را راه میبردند و زنان حامله بر روی خاک وضع حمل میکردند که اغلب دردسرهایی داشت. گاهی بایستی بچه را با خنجر تکه تکه نمود و بیرون آورد تا جان مادر را نجات داد. در اینحال همه پیر امیر با دانه های پرلین گردنند خود و در میرفت و آه میکشیدند - و بعد جای زخم را با یک مشت نمک میسوزانیدند.

بله، در سراب امارات و در معجزات امارات، ثروت باور نکردنی و ناگهانی نتوانسته است بدبختی های گذشته نزدیک را بفراموشی سپارد. در اینجا کادیلاک، قفسور، درختان خرما بیمارستانها، آسانراشها، شاهراهها، استخرها و هتل های بزرگ در مدت ۵ سال از میان شن های صحرا سر بر آوردند. رقم واردات جواهرات از رقم مواد خوراکی و ساختمانی بالاتر است اما خدا میتواند آنچه را که داده است پس بگیرد... شیخ زاند مضطرب میشود و اضافه میکند از دو ماه پیش در عربستان افسانه ای، تمام دور نمای سیاسی تغییر نموده است. نفت؟ نه، نفت بخوبی فروش میروند حتی اضافه هم شده است. ولی ایران فرو میریزد. در یک انقلاب مهار نشدن فرو میروند، شاه، حامی ریگزارها، دیگر ژاندارم منفور ولی ضروری نخواهد بود، شاهی که در آنطرف خلیج زمرد، ارتش کاملاً قوی خود را به نمایش میگذاشت و بنظر میآمد که سد شکست ناپذیری در مقابل طغیان فرا گیرنده «خطر کمونیست ها» میبود.

پشت سر هم عراق بعثی، یمن، سومالی، اتیوپی، افغانستان بدان سرخ افتاده اند.

این وضع تشویش آور بود ولی دراماتیک نبود: ایران شورش ظفر را سرکوب کرده بود، کشتی های شاه در خلیج رفت و آمد میکرد و تنگ هرمز را مراقبت مینمود که از آنجا ۶۰ درصد نفت غرب هشتاد درصد نفت زاین عبور مینماید.

**شیعه ها، یا کمونیستها؟**

امروز ژاندارم پهاک افتاده است و امیرهای نفتی، متوش، هراسان، میبینند که میلیاردها ثروت دارند... ولی دست تنها عاجز میباشند. طاعون پخانه آمده و مرض مسری ایرانی از راه رسیده است و هیچکس پناهگاهی ندارد. وزیر در عبای سفید رنگ خود هفته پیش بمن گفت «ما کاری نمیتوانیم کرد جز انتظار کشیدن و دعا کردن». برای اولین بار، خلیج که معدن انرژی جهان، صاحب ذخیره پولی عظیم، عضو نفس کش، تهیه کننده و پانگذار دنیای غرب است، خلیج حس میکند و میفهمد که در خطر است.

چه باید کرد؟ هیچ چیز. امیران میلیاردر که حکومتها را میچرخند و با به رژیم ها کمک مالی میکنند، هیچ نوع وسیله عملی در مقابل هیجان و گستردگی ایرانی ندارند. آیا وسیله حفظ خود را دارند؟ بزحمت لذا در مقابل بحرین ایران این سوالها را در پیش میکنند (۱) دفاع خلیج (۲) حمایت آمریکا (۳) مدل توسعه.

اولین سوال: طرزی که شاه سقوط نموده است این سوال را پیش میآورد که:

ارتش بچه کار میآید؟ «ارتش ایران نتوانست شاه را نجات دهد این گفته عبد العزیز حسین وزیر کشور گویت است که میآزاید «بعلاوه در کشور ما، آبا خود ارتش خطری نیست» اگر چنانچه به وقایع اخیر یمن و اتیوپی و افغانستان فکر کنیم ، میبینیم که همیشه ارتش و افسارشان انقلاب را بوجود آورده اند و امرا بخوبی میدانند که خطر از خارج نمیآید. حمله فرضی هوایی و چاهیای نفت بخوری از طرف قوای حمایت کننده آمریکا کنترل میشود ولی در مقابل سوء قصد یا اعتصابهایی که استخراج و تولید نفت

### مرگ نادرا افشار نادی

نادر افشار مرد  
خبر به همین کوتاهی است و با یک دنیا ناگواری که: از شمار دوجشم یک تن کم.

گفتند نادر افشار نادی استاد و رئیس سابق دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و رئیس گروه مطالعات عشایری در روزهای پیش از فوتش از یک ضربۀ روحی رنج می برده است. او را از دانشگاه تهران مشمول تصفیه یا تذکیه کرده برده اند.

هشت یا نه سال پیش بود شنیدم نادر در بیمارستان شیراز بستری شده است. سکنه قلبی سخت بوده است. در شیراز حالش منقلب می شود طیب می گوید فوراً استراحت کن. جواب می شنود که فلان ایل در فلان روز کوچ خود را آغاز می کند. باید برسیم. این کار جزو برنامه مطالعاتی امسال است. اگر ترسیم فرصت را از دست داده ایم. همان روز پشت فرمان اتومبیل می نشیند و، هیئت تحقیق را حرکت می دهد. پس از دویست کیلومتری رانندگی، در صحرا پس می افتد و او را به شیراز بر می گردانند.

نادر افشار، سه یا چهار سال پیش ریاست مرکز تحقیقات روستایی ایران را پذیرفت. از شهبانو برای اینکه پانوی خیرخواه و همدوست و دانشمندی بسازند بایستی که عنوان ریاست تمام بنیادهای هنری و خیریه و مطالعاتی را به ذنبال اسمش می بستند. مؤسسه تحقیقات روستائی هم یکی از آنها.

اما نادر افشار در تحقیقات و مطالعات عشایری خود به کمک دوستان محقق خود، در حالیکه نظام توتالیتر تمام فشار و قدرت را در راه تخته قاپو کردن ایلات و عشایر پیچ کرده بود، علیرغم میل دستگاه، با استناد به تحقیقات عینی اثبات کرد و پافشاری می کرد که بیلاقی و قشلاقی عشایری به سود اقتصاد کشاورزی و دامداری ایران است و تعطیل آن خیانت است. اگر لیاقت مرده به تعداد دوستان اوست، نادر از لایقترین ها بود. پادش را به همراه دوستان و دوستانش گرمی داریم و به میراث تحقیقاتی او رنج نهمیم که: سالها باید.....

اسلام کاظمی